

نظریه ارجاع مستقیم و مسئله جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای

بهلول علایی^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۷/۲۷ تاریخ پذیرش مقاله ۹۲/۸/۲۵

چکیده

نظریه ارجاع مستقیم در باب اسامی خاص، متعاقب ناکارآمدی نظریه‌های توصیفی در تبیین ارجاع اسامی خاص مطرح شده است. اما خود این نظریه با مشکلی اساسی روبرو بوده است. اگر تنها جزء معنی در یک اسم خاص، ارجاع آن است، چرا جایگزینی دو اسم خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای به تغییر ارزش صدق جمله منجر می‌شود؟ پاسخ‌های فلاسفه و معنی‌شناسان طرفدار نظریه ارجاع مستقیم قانع‌کننده نبوده است. به نحوی که اکثر آن پاسخ‌ها مستلزم عدول از اصول نظریه ارجاع مستقیم بوده‌اند. در این میان، راه حلی که بر عوامل کاربردشناختی تکیه دارد، مقبول‌تر از سایرین به نظر می‌رسد. با این حال، نگارنده سعی دارد مسئله را با برداشتی کاربردشناختی از ارجاع اسامی خاص و با استفاده از تمایز تعبیری لفظ‌نگر - مصداق‌نگر به نحو روشن‌تری - که تعارضی هم با نظریه مذکور ندارد - تبیین و حل کند. بر این اساس، جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع تنها زمانی ارزش صدق جمله را تغییر می‌دهد که عوامل کاربردشناختی تعبیری متفاوت را از ارجاع اسم خاص به دست دهند.

واژه‌های کلیدی: ارجاع مستقیم، جایگزینی، نگرش گزاره‌ای، اسامی خاص، هم‌مرجع

۱- مقدمه

میل (۱۸۴۳) معتقد بود که همهٔ عبارات زبان به چیزی در جهان خارج ارجاع می‌دهند و معنی عبارات زبان از دو عنصر «دلالیت»^۱ و «تضمن»^۲ تشکیل شده است. آنچه دلالت یک عبارت زبانی را تشکیل می‌دهد، همان چیزی است که آن عبارت برای آن استعمال می‌شود. بنابراین دلالتِ واژه‌ای مانند «میز» همه آن چیزهایی است که در جهان خارج میز نامیده می‌شوند. تضمن آن بخش معنی است که بیانگر صفات و ویژگی‌های ماهیت مورد نظر است. یک نکتهٔ اساسی در این دیدگاه آن است که اسامی خاص فقط از دلالت برخوردارند؛ زیرا فقط به منظور نامیدن افرادی خاص یا چیزهایی خاص در جهان خارج به کار می‌روند. یکی از مشکلات این نگرش آن است که نمی‌توان ارزش‌های اطلاعی مختلف برای دو اسم خاص هم‌مرجع^۳ را توضیح داد.

فرگه (۱۸۹۲) با تقسیم اجزای معنی به دو بخش مفهوم و ارجاع^۴ سعی داشته مشکلات نظریهٔ میل را حل کند. او برخلاف میل که اسامی خاص را فاقد تضمن دانسته، عبارات مذکور را نیز دارای مفهوم می‌داند. بر این اساس، تفاوت میان نشانه‌ها یا عبارات زبان که به مصداق واحدی ارجاع می‌دهند، در مفهوم‌شان نهفته است. این تلقی فرگه را می‌توان منشأ «دیدگاه توصیفی»^۵ نسبت به اسامی خاص دانست که بعدها در نظریهٔ «اوصاف» راسل تجلی یافت.

بر اساس نظریهٔ اوصاف راسل (۱۹۱۹)، اکثر عباراتی که معمولاً اسم خاص تلقی می‌شوند، «وصف معرفّ»^۶ اند و باید همانند گروه‌های اسمی سوردار تحلیل شوند. در واقع، راسل هر اسم خاص را صورت کوتاه شده یک وصف معرفّ می‌داند. سرل (۱۹۵۸) بر این دیدگاه راسل ایراد گرفته است؛ زیرا گفته می‌شود که هر وصف معرفّی که به یک اسم خاص مرتبط شود، در نوع خود ناقص است و وصف کاملی برای آن اسم خاص به دست نمی‌دهد. بر این اساس، حتی اگر بپذیریم که اسم خاص، اختصاری برای یک وصف معرفّ است، آن وصف معرفّ در مورد افراد مختلف فرق می‌کند؛ در صورتی

^۱ .denotation

^۲ .connotation

^۳ .co-referent

^۴ .sense and reference

^۵ .descriptive view

^۶ .definite description

که اسم خاص در مورد همهٔ افراد یکسان است. سرل بعد از ذکر این ایرادها نتیجه می‌گیرد که هر اسم خاص با خوشه‌ای^۱ از اوصاف در ارتباط است که متغیرند. کریپکی (۱۹۷۲) با استفاده از مفاهیم وجه‌نمایی و جهان‌های ممکن^۲، نظریهٔ راسل در مرتبط دانستن اسامی خاص با اوصاف معرّف، و نیز نظریهٔ خوشه‌ای سرل را رد کرده و تنها جزء معنی در مورد یک اسم خاص را ارجاع آن می‌داند. برای درک ایدهٔ کریپکی، فرض کنید بتوانیم اوصاف معرّف متعددی را برای اسم خاص «پروفسور محمود حسابی» در نظر بگیریم که عبارتند از: «وزیر آموزش و پرورش کابینه مصدق»، «دانشمند فیزیک ایران که در بیمارستان دانشگاه ژنو درگذشت»، «پایه‌گذار فیزیک و مهندسی نوین ایران»، «تدوین‌گر اساس‌نامهٔ طرح تأسیس دانشگاه تهران»، «دارندهٔ نشان لژیون دونور از فرانسه»، اولین محاسبه‌کننده و تعیین‌کنندهٔ ساعت رسمی ایران، «پسر معزالسلطنه» و ... اکنون به نمونه‌های زیر توجه کنید.

۱. الف. ممکن بود پروفسور حسابی، وزیر آموزش و پرورش کابینه مصدق نباشد.
- ب. ممکن بود پروفسور حسابی، دانشمند فیزیک ایران که در بیمارستان دانشگاه ژنو درگذشت، نباشد.
- پ. ممکن بود پروفسور حسابی، اولین محاسبه‌کننده و تعیین‌کنندهٔ ساعت رسمی ایران نباشد.
- ت. ممکن بود پروفسور حسابی، پایه‌گذار فیزیک و مهندسی نوین ایران نباشد.

هر کدام از وصف‌های معرف در محمول‌های جملات پیرو نمونه‌های بالا، به یک «ویژگی ممکن خاص»^۳ اشاره دارند و یک گزارهٔ ممکن خاص می‌سازند. بر این اساس، ممکن بود شخص مرحوم پروفسور حسابی، هیچ‌کدام از ویژگی‌های بیان شده در بالا را نداشته باشد و با این حال هنوز پروفسور محمود حسابی باشد. بنابراین، همهٔ جمله‌های بالا جمله‌هایی صادق تلقی می‌شوند و به طور کلی می‌توان گفت:

۲) ممکن بود پروفسور حسابی هیچ‌کدام از ویژگی‌های بالا را نداشته باشد.

1. cluster

2. possible worlds

3. contingent property

از دیدگاه کریپکی، این جمله صادق است؛ زیرا مثلاً وزیر آموزش و پرورش کابینه مصدق بودن ویژگی ضروری پروفیسور محمود حسابی نیست. به نظر وی، هرکدام از این اوصاف معرف «دلالت‌گر ضعیف»^۱ هستند، زیرا ممکن است مصداق آنها از یک جهان ممکن به جهان ممکن دیگر تغییر کند. البته وصف‌هایی مانند «مجموع اعداد دو و سه» را نیز سراغ داریم که کریپکی (۱۹۷۲) اصطلاحاً «دلالت‌گر سخت»^۲ نامیده است. اینها اوصافی هستند که در همه جهان‌های ممکن به مصداق واحدی ارجاع می‌دهند. بر خلاف وصف‌های معرف که معمولاً دلالت‌گری ضعیف دارند، اسامی خاص معمولاً از دلالت‌گری سخت برخوردارند. نمونه زیر را با نمونه‌های ۱ مقایسه کنید.

(۳) ممکن بود پروفیسور محمود حسابی، پروفیسور محمود حسابی نباشد.

این جمله برخلاف جملات ۱ و جمله ۲ کاذب به نظر می‌رسد. به اعتقاد کریپکی، صادق بودن جمله‌های ۱ و جمله ۲ و کاذب بودن جمله ۳ نشانگر آن است که اولاً وجود یک وصف معرف برای یک اسم خاص ضرورتی ندارد و این موضوع، نظر راسل (۱۹۱۹) را به چالش می‌کشد؛ ثانیاً از این طریق، وجود خوشه اوصاف برای یک اسم خاص هم منتفی است، و این امر، نظر سرل (۱۹۵۸) را رد می‌کند. در نتیجه، فقط ارجاع یک اسم خاص است که معنی آن را تشکیل می‌دهد، نه چیزی دیگر.

۲- نظریه ارجاع مستقیم^۳ و مسائل آن

قائل شدن به مصداق صرف برای همه اسامی خاص نهایتاً به نظریه «ارجاع مستقیم» انجامید. البته، خود کریپکی مدعی ارائه چنین نظریه‌ای نبود و در واقع، کاپلان (۱۹۷۷) بود که این اصطلاح را برای اولین بار به کار برد. کریپکی با استفاده از آنچه «زنجیره علی-تاریخی»^۴ نامیده شده، سازوکار این ارجاع مستقیم را توضیح داده است. به این صورت که در ابتدا شخصی در تماس ادراکی مستقیم با یک شیء یا با یک فرد قرار می‌گیرد. او بر این شیء یا فرد نامی می‌نهد و با این نام او را مورد خطاب قرار می‌دهد. افراد دیگر نیز به پیروی از او با همین نام به آن فرد یا شیء ارجاع می‌دهند. به این

^۱ .weak designator

^۲ .rigid designator

^۳ .direct reference

^۴ .causal-historical chain

ترتیب، زنجیره‌ای از افرادی که آن شیء یا فرد را با آن نام می‌شناسند، تشکیل می‌شود. حتی نام مذکور در صورت مشهور شدن، به جوامع دیگر نیز راه پیدا می‌کند. این تصوّر که کریپکی با طرح ایده ارجاع مستقیم دقیقاً به همان دیدگاه میل باز گشته به هیچ وجه درست نیست. زیرا نه تنها دلالت‌گرهای ضعیف بلکه دلالت‌گرهای سخت کریپکی نیز ممکن است در جهان واقعی اطراف ما به مصداقی ارتباط نیابند. از سوی دیگر، وصف معرف هم می‌تواند دلالت‌گر سخت باشد. مثلاً «مجذور عدد سه» یک وصف معرف است که در هر جهان ممکن به عدد واحد و ثابت نه ارجاع می‌دهد و در عین حال میلیایی^۱ نیست؛ چون مصداقش وابسته به مفهومی است. علاوه بر این، اسامی خاص میلیایی نقشی در معنی جمله و در نتیجه نقشی در ارزش صدق گزاره ایفا نمی‌کنند.

نظریه ارجاع مستقیم به عنوان یک نظریه معنایی باید برای اثبات کارایی خود بتواند آن دسته از مسائل معنی‌شناختی را حل کند که راسل و فرگه با تکیه بر دیدگاه خودشان سعی در حلشان داشتند. دست‌کم یک مشکل برای چنین مدلی از ارجاع آن است که تماس ادراکی اولیه در مورد ماهیت‌هایی مانند اعداد امکان‌پذیر نیست، در حالی که این اعداد در عملکرد خود به مثابه دلالت‌گرهای سخت شبیه اسامی خاص اند (ابوت ۲۰۱۰). اکنون باید دید که آیا نظریه ارجاعی جدید راه حلی برای معماهای فلسفی و معنی‌شناختی از قبیل این همانی، جایگزینی، لاجودی^۲ و نفی وجود^۳ دارد یا نه. بحث در این باب را با نمونه ۴ آغاز می‌کنیم که نهاد آن، یک اسم خاص لاجودی است.

۴) سیمرغ زال را به لانه‌اش برد.

در این جمله «سیمرغ» یک اسم خاص است و در عین حال، بر مصداقی در جهان خارج دلالت نمی‌کند، مگر این که بگوییم در جهان ممکن که همان جهان شاهنامه است، سیمرغ وجود دارد و به این شکل مسئله ارجاع به لاجودها را حل کنیم. نمونه بعدی، بیانگر نفی وجود است.

۵) سیمرغ وجود ندارد.

1. Millian

2. non-existence

3. negative existential

در اینجا نیز «سیمرغ» چیزی نیست که در جهان واقعی مصداقی داشته باشد. در عین حال، همین عبارت ممکن است در جهان ممکن دیگری مصداق داشته باشد. بنابراین همین گفته، توضیحی برای صدق جمله بالا خواهد بود. به عبارت دیگر، اگرچه سیمرغ در یک جهان ممکن مصداق دارد، در جهان واقعی اطراف ما مصداق ندارد و این جمله وجود سیمرغ در جهان واقعی را نفی می‌کند نه وجود آن در همه جهان‌های ممکن را. بدین‌گونه مسئله نفی وجود را نیز می‌توان حل کرد.

۳- جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای

بزرگ‌ترین مشکلی که برای نظریه ارجاع مستقیم پیش‌بینی می‌شود، مشکل اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های این‌همانی و مشکل جایگزینی در جمله‌های نگرش گزاره‌ای و تغییر ارزش صدق این جمله‌هاست. زیرا، نظریه ارجاع مستقیم ابزاری مانند مفاهیم فرگه‌ای یا اوصاف معرف راسل در اختیار ندارد تا از طریق آن این‌همانی و جایگزینی را توضیح دهد. تنها چیزی که این نظریه برای معنی یک اسم خاص قائل است، ارجاع آن است. با این تفصیل، فرض کنید یک دانشجوی فلسفه در کشور انگلستان به تازگی مطالعه خود را در مورد فلسفه اسلامی آغاز کرده است. او با اسم «اویسنا»^۱ آشناست اما کسی به اسم «ابوعلی سینا» را نمی‌شناسد. بنابراین از استادش درباره فیلسوفی به نام «ابوعلی سینا» یک راهنمایی اولیه می‌خواهد و استادش از میان دو جمله این‌همانی زیر، نمونه ۶ الف را به وی می‌گوید.

۶ الف. ابوعلی سینا همان اویسنا است.

ب. ابوعلی سینا همان ابوعلی سینا است.

عبارات «ابوعلی سینا» و «اویسنا» از ارجاع واحدی برخوردارند. حال اگر معنی یک عبارت را فقط ارجاع آن بدانیم، چگونه می‌شود تفاوت ۶ الف و ۶ ب را توضیح داد و تبیینی برای اطلاع نوی موجود در نمونه ۶ الف ارائه داد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌شود توضیح داد که چرا پاسخ ۶ ب از طرف استاد آن دانشجو دور از انتظار است.

^۱ Avicenna.

چنان که روشن است در اینجا مفهوم جهان‌های ممکن نیز هیچ کمکی به حل مسئله نمی‌کند.

جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در «جمله‌های نگرش گزاره‌ای»^۱، به مسئله‌ای مشابه می‌انجامد. در این جمله‌ها، یک گزاره که «متعلق باور»^۲ یک فرد است، به عنوان متمم یک فعل نگرش گزاره‌ای عمل می‌کند. فعل‌های نگرش گزاره‌ای، فعل‌هایی مانند دانستن، فکر کردن، نگران بودن، باور داشتن و نظایر آنها هستند که بیانگر نوعی احساس یا فرایند ذهنی نسبت به یک گزاره‌اند. برای مثال، من می‌توانم مطمئن باشم که قیمت کالاها در سال آینده بالا خواهد رفت، می‌توانم تردید داشته باشم که قیمت کالاها در سال آینده بالا خواهد رفت، می‌توانم (به عنوان یک سرمایه‌گذار) امیدوار باشم که قیمت کالاها بالا خواهد رفت یا نگران باشم که قیمت کالاها در سال آینده بالا خواهد رفت. در همه این موارد، یک گزاره واحد، این گزاره که «قیمت کالاها در سال آینده بالا خواهد رفت» - متعلق باورها یا نگرش‌های مختلف من از قبیل مطمئن بودن، تردید داشتن، امیدوار بودن، نگران بودن و جز آن قرار گرفته است. پس از این توضیحات در مورد جمله‌های نگرش گزاره‌ای، اکنون تصور کنید که نام آن دانشجوی انگلیسی که در بالا ذکر کردیم، جونز است و او هنوز در مورد اویسنا از استاد خود راهنمایی نخواست است. با این فرض، دو نمونه زیر را در نظر می‌گیریم.

۷ الف. جونز مطمئن است که اویسنا نویسنده کتاب شفا است.

ب. جونز مطمئن است که ابوعلی سینا نویسنده کتاب شفا است.

جمله‌های زیرخطدار در نمونه‌های بالا، متعلق باور جونز هستند. اگر بدون توجه به هیچ الگو یا نظریه خاصی به قضاوت درباره این دو جمله بنشینیم، باید از صادق بودن جمله درونه زیرخطدار در ۷ الف به صادق بودن جمله درونه زیرخطدار در ۷ ب برسیم. در حالی که ممکن است کل جمله ۷ الف صادق باشد و جمله ۷ ب در کلیت آن کاذب باشد. دلیل این امر آن است که این دو جمله، به دو نگرش متفاوت در مورد جونز اشاره دارند. حالا که بر اساس نظریه ارجاعی جدید، قرار است دو عبارت «ابوعلی سینا» و

^۱. propositional attitude sentences

^۲. object of belief

«اویسنا» به یک مصداق واحد ارجاع دهند و معنی چیزی جز ارجاع نباشد، چرا امکان دارد ۶ الف صادق و ۶ ب کاذب باشد؟

طرفداران نظریه ارجاع مستقیم در برخورد با مسئله جایگزینی از دو دیدگاه بهره می‌گیرند که یکی «دیدگاه ایجابی»^۱ و دیگری «دیدگاه سلبی»^۲ است (ر. ک. لایکن ۲۰۰۸ : ۴۹-۵۳). در راهکار ایجابی، دو عبارت «ابوعلی سینا» و «اویسنا» جانشین هم می‌شوند بدون این که ارزش صدق جمله تغییر کند؛ زیرا از نظر دارنده نگرش که در اینجا جونز است. این دو عبارت به یک مصداق واحد اشاره دارند. در راهکار سلبی، گفته می‌شود که در جهان خارج فردی وجود دارد که نویسنده کتاب شفا است و فرقی نمی‌کند که این فرد را اویسنا بنامیم یا ابوعلی سینا. این پاسخ‌ها قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند؛ زیرا امکان دارد ارزش صدق دو نمونه ۷ الف و ۷ ب حقیقتاً یکسان نباشد. اگر جونز عبارت/ابوعلی سینا را هیچ‌گاه در عمر خود نشنیده باشد، چگونه می‌توان جمله زیرخطدار در ۷ ب را به او نسبت داد.

در ادامه، مهم‌ترین پاسخ‌های پیشنهاد شده برای حل معضل جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای را بررسی می‌کنیم. چنانکه خواهیم دید، تعدادی از فیلسوفان زبان، مدت‌ها پیش از آن که نظریه ارجاع مستقیم مطرح شود، به این معضل واقف بوده و در حل آن کوشیده‌اند. همین امر نشان می‌دهد که نظریه ارجاع مستقیم، که گاهی نظریه ارجاعی جدید خوانده می‌شود، دیدگاه چندان جدیدی نیست. در واقع، این نظریه علی‌رغم برخی تفاوت‌ها، مطابقت بنیادین با دیدگاه‌های میل دارد و به همین خاطر با مشکلات آن دیدگاه دست به گریبان است.

۳-۱- رویکرد نقل قولی^۳ کواین و دیویدسن

کواین (۱۹۵۱، ۱۹۵۶، ۱۹۶۰) یک تجربه‌گراست و به دنبال تبیین تجربی برای نظام زبان است. اما وی واژه‌ها یا عبارات را واحد زبان فرض نمی‌کند؛ بلکه جمله‌ها را واحد زبان می‌داند. او معتقد است که ارائه تبیینی تجربی برای تک‌تک عبارات زبان - به گونه‌ای که مورد نظر تجربه‌گرایانی مانند لاک و هیوم بوده - عملاً ناممکن است.

^۱ .positive thesis

^۲ .negative thesis

^۳ .quotational

کواوین (۱۹۵۱) تمایزی را میان «کاربرد»^۱ و «اطلاق»^۲ عبارات و جملات زبان در نظر می‌گیرد.^۳ او معتقد است که در هنگام سخن گفتن از چیزی، «نام» آن را در جمله می‌آوریم نه خود آن را. وی برای نشان دادن فرق این دو، نام یک چیز را در داخل گیومه می‌آورد و برای اشاره به خود آن چیز، عبارت مربوطه را بدون گیومه به کار می‌برد. فرق این دو را می‌توان از طریق نمونه‌های زیر دریافت.

۸ الف. تهران پایتخت ایران است.

ب. «تهران» دو هجا دارد.

در جملهٔ ۸ الف تهران و در جملهٔ ۸ ب «تهران» کاربرد یافته‌اند و این دو کاربرد، متفاوتند. اطلاق‌های این دو نیز متفاوتند. در ۸ الف به شهر تهران اطلاق شده است و در جملهٔ ۸ ب، «تهران» به واژهٔ تهران اطلاق شده است. اکنون به دو جملهٔ نمونه در زیر دقت کنید.

۹ الف. «تهران» به معنی «پایتخت کنونی ایران» است.

ب. تهران به معنی پایتخت کنونی ایران است.

از دیدگاه کواوین (۱۹۵۱) جملهٔ ۹ الف صادق است، اما جملهٔ ۹ ب کاذب تلقی می‌شود؛ زیرا هم‌معنایی میان نام‌ها برقرار می‌شود نه میان اشیاء و ماهیت‌ها. کواوین کل عبارت داخل گیومه را به همراه خود گیومه به صورت یک واحد یکپارچه فرض می‌کند که به مثابه یک هیروگلیف (= واحد خط تصویرنگار مصر باستان) نقش ایفا می‌کند و معنی آن وابسته به معنی اجزای تشکیل‌دهنده‌اش نیست. به عبارت دیگر، اصل ترکیب‌پذیری در واحد زبانی کوچک‌تر از جمله عمل نمی‌کند. کواوین (۱۹۵۶) از همین رویکرد نقل‌قولی برای حل مسئلهٔ جایگزینی در جمله‌های نگرش گزاره‌ای

^۱ .use

^۲ .mention

^۳ البته چنین تمایزی قبل از کواوین نیز در فلسفهٔ زبان مورد توجه بوده است. برای نمونه، استراوسن (۱۹۵۰) در مقالهٔ انتقادی خود از راسل به نحوی از این تمایز کمک گرفته است.

استفاده می‌کند. پیشنهاد کواین این است که به جای گفتن عبارت ۱۰ الف، عبارت ۱۰ ب را بگوییم. به بیانی دیگر، به جای آن که گزاره را موضوع نگرش گزاره‌ای بدانیم، خود جمله را موضوع نگرش گزاره‌ای در نظر بگیریم.

۱۰ الف. X معتقد است که ...

ب. X معتقد به صدق «...» است.

بر این اساس، اگر نمونه‌ی مربوط به نگرش جونز در مورد ابوعلی سینا را به شکل جمله‌های ۱۱، قبل از مشورت با استادش، در نظر بگیریم و آشنایی او با اویسنا و بی‌خبری او از وجود شخصی به نام ابوعلی سینا را مفروض بدانیم، صدق جمله ۱۱ الف و کذب جمله ۱۱ ب با پیشنهاد کواین به خوبی نشان داده می‌شود.

۱۱ الف. جونز می‌داند که اویسنا نویسنده کتاب شفا است.

ب. جونز می‌داند که ابوعلی سینا نویسنده کتاب شفا است.

اگر جمله‌های بالا را در قالب پیشنهادی کواین قرار دهیم، به ترتیب، به صورت ۱۲ الف و ۱۲ ب در زیر در خواهند آمد.

۱۲ الف. جونز صدق «اویسنا، نویسنده کتاب شفا است» را می‌داند.

ب. جونز صدق «ابوعلی سینا، نویسنده کتاب شفا است» را می‌داند.

روشن است که اگر نظر جونز را در مورد جمله‌های داخل گیومه در بالا بپرسیم، صدق جمله ۱۲ الف را خواهد پذیرفت؛ در حالی که ممکن است صدق جمله ۱۲ ب را نپذیرد. زیرا او شخصی به نام ابوعلی سینا نمی‌شناسد.

این شیوه پرداختن به مسئله تغییر ارزش صدق جمله‌های نگرش گزاره‌ای به مجرد جایگزینی دو اسم خاص هم‌مرجع با مشکلی عمده روبروست. اگر نگرش مورد نظر را به یک موجود ذی‌شعور بی‌زبان نسبت دهیم و نتوانیم جمله‌ای به جای گزاره یا اندیشه مورد نظر جایگزین سازیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چنان که فرض هر منطق‌دانی است، گزاره مستقل از هر زبانی وجود دارد و وابسته به زبان نیست. کواین چنین مشکلی را پیش‌بینی کرده و پیشنهاد کرده است که می‌توان یک جمله از زبان طبیعی را به عنوان

جایگزینی برای نگرش آن موجود مفروض داشت. اما این پیشنهاد قانع‌کننده نیست؛ چرا که نسبت دادن زبان به موجودی که زبان ندارد، تخیلی بیش نیست. این همان اتفاقی است که برای حیوانات سخنگو در داستان‌های تخیلی کلیله و دمنهٔ خودمان یا در فیلم‌های کارتونی می‌افتد و تخیلی بودن آن معلوم است.

دیویدسن (۱۹۶۹) سعی کرده است با استفاده از ضمیر موصولی *that* در انگلیسی، این مسئله را حل کند؛ به این صورت که *that* به جملهٔ بعد از خود ارجاع می‌دهد. مثالی که خود دیویدسن برای توضیح ایده‌اش ارائه داده، به شکل زیر است.

۱۳ الف. Galileo said that the earth moves.

ب. Galileo said that. The earth moves.

کلمهٔ *that* در ۱۳ الف یک ضمیر موصولی است که در اصل یک ضمیر اشاره - مانند *that* در ۱۳ ب - بوده است. اگر در جملهٔ بعد از *that* به جای *the earth* هر عبارت دیگری جایگزین سازیم، مرجع *that* و به عبارت دقیق‌تر، بخشی از مرجع آن تغییر خواهد یافت. اگر چنین‌گویی را در زبان فارسی به کار بگیریم، می‌توانیم «که» را معادل *that* انگلیسی در نظر بگیریم و آن را ضمیر موصولی بنامیم. در آن صورت می‌توان از نمونه‌هایی نظیر نمونه‌های زیر برای توضیح مسئله و راه حل آن در فارسی کمک گرفت.

۱۴ الف. علی می‌داند که مشتری از سیارات منظومهٔ شمسی است.

ب. علی می‌داند که ژوپیترا از سیارات منظومهٔ شمسی است.

اگر کل جملهٔ بیان شده بعد از «که» را مرجع «که» در نظر بگیریم، آنگاه جایگزین ساختن مشتری با ژوپیترا ممکن است ارزش صدق کل جمله را تغییر دهد. زیرا آن چیزی که علی می‌داند همان مرجع «که» است، که تغییر یافته است. اما یک مشکل در معادل دانستن «که» ی فارسی با *that* در انگلیسی آن است که به نظر نمی‌رسد این کلمه در فارسی از یک ضمیر اشاره مشتق شده باشد. به همین خاطر، نمی‌توان یک جملهٔ کامل فارسی به صورت «علی می‌داند که.» بیان کرد.

در کل، توضیحات دیویدسن، تا اندازه‌ای منطقی به نظر می‌رسد؛ اما باز هم پاسخی برای این سؤال در قالب نظریهٔ ارجاع مستقیم فراهم نمی‌آورد که چرا جایگزین کردن اسامی خاص هم‌مرجع در یک جمله باید ارزش صدق جمله را تغییر دهد. آیا در چارچوب این نظریه، چیزی غیر از ارجاع در معنی اسامی خاص وجود دارد، که باعث این تغییر ارزش می‌شود؟

۳-۲- نظریهٔ توصیف علی^۱ سرل

قبلاً گفتیم که کریپکی (۱۹۷۲) نظریهٔ خوشه‌ای سرل (۱۹۵۸) را مورد انتقاد قرار داد و نظریهٔ علی-تاریخی را برای توضیح چگونگی ارتباط یک اسم خاص با ارجاع‌اش مطرح کرد. سرل (۱۹۸۳) در واکنش به این قبیل انتقادهای، ضمن حفظ اعتقاد خود در نسبت دادن خوشهٔ «اوصاف شناسا»^۲ به یک اسم خاص، زنجیرهٔ علی-تاریخی را نیز به عنوان یکی از این اوصاف شناسا در نظر گرفت. به این ترتیب، اسم خاص N علاوه بر ارتباط با اوصاف شناسای گوناگون، می‌تواند به یک وصف دیگر نیز مرتبط شود که متکی بر زنجیرهٔ علی-تاریخی است. آن توصیف علی برای اسم خاص N به این صورت است: آنچه در جامعهٔ زبانی به آن N می‌گویند (سرل، ۱۹۸۳ : ۲۴۴). از رهگذر این تعدیل در نظریهٔ خوشه، نظریه‌ای شکل گرفته است که «نظریهٔ توصیف علی» (لوئیس ۱۹۹۷) خوانده می‌شود. سرل معتقد است که وجود اوصاف برای یک اسم خاص همواره لازم نیست، اما اسامی خاص در بافت‌هایی مانند بافت نگرش گزاره‌ای به اوصاف ارتباط می‌یابند. دویت (۱۹۸۱) و دویت و استرلنی (۱۹۹۹) یک نسخهٔ متفاوت از این نظریهٔ توصیف علی ارائه داده‌اند. در نظریهٔ آنها، یک اسم خاص علاوه بر یک مصداق، مفهومی دارد که عبارت از زنجیرهٔ علی-تاریخی مرتبط با استعمال آن اسم خاص است.

با توجه به مطالب بالا، می‌توان موضع نظریهٔ توصیف علی دربارهٔ تغییر ارزش صدق نمونهٔ ۱۲ الف به مجرد جایگزینی *اویسنا* با *بوعلی سینا* را پیش‌بینی کرد. بر این اساس، آن دو اسم خاص به اوصاف یا مفاهیم جداگانه‌ای ارتباط می‌یابند. بنابراین، کاملاً هم‌ارزش نیستند. چنانکه ملاحظه می‌شود، متوسل شدن به این شیوه برای حل مسئلهٔ اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای مستلزم انحراف از اصول نظریهٔ

^۱ causal description theory

^۲ identifying descriptions

ارجاع مستقیم و ایجاد تعدیل در آن است. اصولاً، در نظر گرفتن چیزی غیر از ارجاع برای معنی اسم خاص، موضوعی نیست که در نظریهٔ ارجاع مستقیم مطرح باشد.

۳-۳- نظریهٔ دارندگی نیل، کتز و باخ

نیل (۱۹۶۲)، کتز (۲۰۰۱) و باخ (۲۰۰۲) معتقدند که معنی یک اسم خاص الف عبارت است از «ماهیتی که الف نامیده می‌شود» یا «دارندهٔ الف». ظاهراً با توسل به این طرز تلقی از معنی اسم خاص، به سادگی می‌توان مسئلهٔ اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای را حل کرد. بر این اساس، *ابوعلی سینا* یعنی «ماهیتی که ابوعلی سینا نامیده می‌شود» و *اویسنا* یعنی «ماهیتی که اویسنا نامیده می‌شود»، و این دو از نظر معنایی هم‌ارزش نیستند.

کریپکی (۱۹۷۲) این طرز تلقی از معنی اسامی خاص را شدیداً رد می‌کند و آن را مبتنی بر یک دور باطل می‌داند که اولاً در مورد همهٔ عبارات زبان قابل اعمال است و ثانیاً راهی به جهان خارج از زبان پیدا نمی‌کند. به بیانی دیگر، عملاً ارجاعی از این طریق صورت نمی‌گیرد.

۳-۴- نظریهٔ نمایگی پنهان^۲ شیفر، پری و کریمینز

تا اینجا، از دیدگاه‌هایی صحبت کردیم که چندان به نظریهٔ ارجاع مستقیم وفادار نبودند و با قائل شدن به عنصری غیر از ارجاع سعی داشتند مسئلهٔ تغییر ارزش صدق جمله‌ها در نتیجهٔ جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در بافت‌های نگرش گزاره‌ای را حل کنند. قائل شدن به ارجاع به عنوان تنها جزء معنی اسم خاص باعث می‌شود جمله‌های حاوی اسامی خاص گزاره‌هایی را بیان کنند که اصطلاحاً «گزاره‌های خاص راسلی»^۳ نامیده شده است (ر. ک. ابوت ۲۰۱۰). نظر بر این است که چنین گزاره‌ای مشتمل بر ماهیت واقعی بیان شده از طریق اسم خاص مربوطه است. بنابراین، هر یک از دو جملهٔ زیرخط‌دار در نمونه‌های زیر - که تکرار نمونه‌های ۷ هستند - به یک گزارهٔ خاص راسلی، به عنوان موضوع باور جونز مرتبط است که متفاوت از دیگری نیست.

^۱ .bearer

^۲ .hidden indexicality

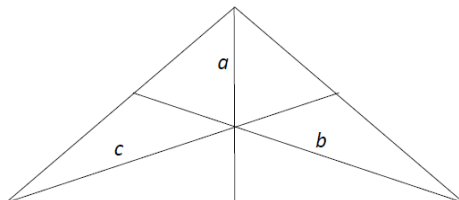
^۳ .Russellian Singular Propositions

۱۵) الف. جونز می‌داند که اویسنا نویسنده کتاب شفا است.

ب. جونز می‌داند که ابوعلی سینا نویسنده کتاب شفا است.

اکنون سؤال این است که چگونه می‌توان با در نظر گرفتن یک گزاره خاص راسلی برای هر کدام از جمله‌های بیان‌کننده باور جونز، صادق بودن ۱۵ الف و کاذب بودن ۱۵ ب را توضیح داد؟ شیفر (۱۹۷۷، ۱۹۹۲)، پری (۱۹۷۹) و کریمینز و پری (۱۹۸۹) برای توضیح این مسئله به وضعیت ذهنی فاعل نگرش گزاره‌ای که همان دارنده باور است، متوسل می‌شوند و محتویات ذهن او را در متفاوت بودن ارزش صدق دو جمله دخیل می‌دانند. این محتوای ذهنی در جمله‌ها مشاهده نمی‌شود، اما وجود دارد و از بافتی به بافت دیگر تغییر می‌کند. شبیه این است که یک ضمیر مستتر داشته باشیم که در بافت‌های مختلف به اشخاص یا ماهیت‌های مختلفی ارجاع می‌دهد. به این ترتیب، فرض می‌شود نوعی «نمایگی پنهان» در این جمله‌ها وجود دارد. یک فعل نگرش گزاره‌ای، مانند دانستن یا معتقد بودن، علاوه بر «موضوع آشکار»^۱ خود – که در جمله‌های بالا همان بخش زیرخطدار است – موضوعی پنهان نیز دارد که بیانگر شیوه ارائه معنی عبارات در گزاره بیان‌کننده باور است. در اینجا، شیوه ارائه معنی، که برگرفته از ایده‌های فرگه است، یک نکته کلیدی فراهم می‌آورد. اگر بخواهیم از نمونه‌های ۱۵ برای روشن‌تر شدن مطلب کمک بگیریم، خواهیم گفت که فعل «می‌داند» با توجه به وضعیت ذهنی جونز از یک موضوع پنهان برخوردار است که یکی از شیوه‌های ارائه معنی‌اش *اویسنا* است. به این ترتیب *ابوعلی سینا* جزو شیوه‌های ارائه معنی برای آن موضوع نیست. مانند این است که وقتی من به نقطه وسط مثلث در شکل زیر اشاره می‌کنم، با توجه به وضعیت ذهنی خودم «نقطه تلاقی خطوط a و b » را در نظر دارم نه «نقطه تلاقی خطوط b و c » یا «نقطه تلاقی a و c »؛ گرچه همه این شیوه‌های ارائه معنی به یک مصداق واحد، یعنی نقطه وسط مثلث، ارجاع می‌دهند.

^۱. explicit argument



شکل ۱: شیوه‌های ارائه معنی برای نقطه مرکز مثلث (فرگه ۱۸۹۲)

به نظر می‌رسد شیفر، پری و کریمینز خواسته‌اند با در نظر گرفتن شیوه ارائه معنی به عنوان یک ویژگی ذهنی دارنده باور، از کاربرد چیزی همانند مفهوم فرگه‌ای برای یک اسم خاص احتراز کنند. با این حال، نهایتاً باید گفت که اولاً حالات ذهنی فاعل نگرش گزاره‌ای، فرق چندانی با مفاهیم فرگه‌ای ندارد، جز آن که فرگه مفهوم را جزئی از معنی اسم خاص می‌دانست و اکنون به ذهن شخص نسبت داده می‌شود. ثانیاً حالات ذهنی فاعل هم چیزی غیر از ارجاع اسم خاص است و بنابراین عنصری غیر از ارجاع در توجیه ارزش صدق جمله‌ها به کار گرفته شده است.

۳-۵- تحلیل کاربردشناختی سالمون و سومز

سالمون (۱۹۸۹، ۱۹۹۰) و سومز (۲۰۰۲) نیز همانند شیفر، پری و کریمینز بر این اعتقادند که حالات ذهنی دارنده باور و شیوه ارائه معنی در ارزش صدق جمله‌های نگرش گزاره‌ای دخیل است؛ اما آنها همچنین معتقدند که شیوه ارائه معنی در خود جمله‌ها - حتی به صورت پنهان - رمزگذاری نشده است، بلکه عوامل بافت سخن امکان استفاده از هر شیوه ارائه معنی را فراهم می‌آورند. تصور کنید که من و دوستم برای اولین بار فیلم «کفش‌های میرزا نوروز» را تماشا کرده‌ایم که در آن علی نصیریان نقش میرزا نوروز را بازی کرده است. پس از پایان فیلم، دوستم نظر مرا در مورد داستان فیلم می‌پرسد و من یکی از دو جمله زیر را در جواب سؤال او می‌گویم:

الف. معتقدم نزدیک بود میرزا نوروز به خاطر کفش‌هایش اعدام شود.

ب. معتقدم نزدیک بود علی نصیریان به خاطر کفش‌هایش اعدام شود.

من در اینجا یک اعتقاد یا نگرش واحد را با دو جمله - حاوی دو اسم خاص متفاوت هم‌مرجع - بیان کرده‌ام. در عین حال، بافت سخن باعث می‌شود که کاربرد دو شیوه

متفاوت ارائه معنی - میرزا نوروز و علی نصیریان - برای یک مصداق واحد، ارزش صدق جمله را تغییر ندهد. در نتیجه می‌توان هر دو نمونه ۱۶ الف و ۱۶ ب را صادق دانست. حالا تصور کنید که همان دوستم، نظر مرا در مورد داستان فیلم کفش‌های میرزا نوروز، که در بالا به شکل ۱۶ ب بیان شده، در موقعیتی به شکل ۱۷ دگرگویی کند؛ موقعیتی که در آن هیچ صحبتی راجع به فیلم کفش‌های میرزا نوروز نشده یا جمع حاضر آن فیلم را ندیده‌اند:

(۱۷) علای معتقد است که نزدیک بود علی نصیریان به خاطر کفش‌هایش اعدام شود.

روشن است که در چنین شرایطی عوامل کاربردشناختی باعث می‌شود نام بردن از علی نصیریان به عنوان یکی از شیوه‌های ارائه معنی ماهیتی که در اصل میرزا نوروز است، درست نباشد. اولین کسی هم که کاذب بودن جمله بالا را تایید می‌کند خود من هستم؛ مسلماً عاقلانه نیست که به خاطر اعتقادی که ندارم، علی نصیریان را از خودم دلخور سازم یا به در دسر بیفتم!

۳-۶- یک پاسخ کاربردشناختی دیگر

همان‌گونه که دیدیم، همه پاسخ‌های پیشنهادی، بجز پاسخ اخیر به نحوی مستلزم عدول از اصول نظریه ارجاع مستقیم بودند. به نظر می‌رسد، راه حل پیشنهادی سالمون و سومز، پاسخ کاربردشناختی مقبول‌تری برای مسئله اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای ارائه می‌دهد که با نظریه ارجاع مستقیم نیز سازگار است. در واقع، می‌توان مسئله مطروحه را با استفاده از «تمایز لفظ‌نگر-مصداق‌نگر»^۱ در تعبیر جمله‌ها به صورت روشن‌تری توضیح داده و حل نمود. با استفاده از دو نمونه ۱۵ الف و ۱۵ ب می‌توان گفت که هر کدام از جمله‌های مذکور یک تعبیر لفظ‌نگر و یک تعبیر مصداق‌نگر دارند. در تعبیر لفظ‌نگر، دارنده باور مصداق مشخصی برای عبارات *اویسنا* و *ابوعلی سینا* نمی‌شناسد و عقاید وی در مورد هر یک از آنها در نتیجه شنیده‌هایش به طور غیرمستقیم شکل گرفته است. مثلاً، جونز از طریق مطالعه کتاب‌هایی به زبان انگلیسی

^۱ .de dicto-de re distinction

که در آنها از دانشمندی ایرانی به نام /ویسنا نام برده شده، به باور موجود در ۱۵ الف رسیده است. از طرف دیگر، او درباره شخصی به نام /ابوعلی سینا چیزی نخوانده و باوری در او شکل نگرفته است. در نتیجه ۱۵ الف صادق و ۱۵ ب کاذب است. در تعبیر مصداق‌نگر، دارنده باور مصداق مشخصی برای عبارات /ویسنا و /ابوعلی سینا در نظر دارد و این مصداق در هر دو مورد یکسان است. بنابراین، هر دو جمله نگرش گزاره‌ای از ارزش صدق یکسانی برخوردار خواهند بود. صورت منطقی تعبیرهای لفظ‌نگر و مصداق‌نگر از جمله ۱۵ الف را به ترتیب در ۱۸ الف و ۱۸ ب و همان تعبیرها را در مورد ۱۵ ب در ۱۹ الف و ۱۹ ب می‌آوریم.

۱۸ الف. $\text{jonz} - \text{midânad} [\exists x[\text{avisenâ}(x) \& \text{nevešte}(x, \text{šafâ})]]$

ب. $\exists x[\text{avisenâ}(x) \& \text{jonz} - \text{midânad}[\text{nevešte}(x, \text{šafâ})]]$

۱۹ الف. $\text{jonz} - \text{midânad} \exists x[\text{abu} - \text{ali} - \text{sinâ}(x) \& \text{nevešte}(x, \text{šafâ})]]$

ب. $\exists x[\text{abu} - \text{ali} - \text{sinâ}(x) \& \text{jonz} - \text{midânad}[\text{nevešte}(x, \text{šafâ})]]$

چنان که ملاحظه می‌شود، در تعبیر لفظ‌نگر عبارت اسمی مورد نظر (X) از «حوزه سیطره‌ای محدود» و در تعبیر مصداق‌نگر از «حوزه سیطره‌ای گسترده» برخوردار است. در تعبیر لفظ‌نگر، عبارت اسمی مورد نظر، بخش مهمی از تعبیر است و باید حفظ شود؛ در حالی که در تعبیر مصداق‌نگر، ذکر عبارت اسمی چندان مهم به نظر نمی‌رسد. بنابراین، دو تعبیر مصداق‌نگر در ۱۸ ب و ۱۹ ب را می‌توان به صورت واحدی همانند ۲۰ نشان داد:

۲۰ $\exists x[\text{jonz} - \text{midânad}[\text{nevešte}(x, \text{šafâ})]]$

به بیانی ساده، اگر دو جمله ۱۵ الف و ۱۵ ب یک دگرگویی یا نقل قول غیر مستقیم از گفته جونز به شکل زیر باشد.

۲۱ من [جونز] می‌دانم که اویسنا نویسنده کتاب شفا است.

محتمل‌ترین تعبیر از عبارات *اویسنا* و *ابوعلی سینا*، در ۱۵ الف و ۱۵ ب، تعبیر مصداق‌نگر خواهد بود و بر همین اساس، آن دو جمله ارزش صدق یکسانی خواهند داشت. اما اگر از جونز بخواهیم که قضاوت شخصی خود را از دو جمله مذکور اعلام کند، جمله ۱۵ ب را به علت عدم آشنایی‌اش با مصداقی برای ابوعلی سینا فاقد ارزش صدق خواهیم یافت.

نتیجه

نهایتاً باید گفت که با توجه به مطالب گفته شده در بخش پیشین، اگر تعبیری مصداق‌نگر از اسامی خاص هم‌مرجع مورد نظر باشد، تغییری در ارزش صدق گزاره حاصل نمی‌شود. در این صورت، حتی به جای عبارات *اویسنا* و *ابوعلی سینا* می‌توان از عبارت *امین تارخ* - اسم بازیگر نقش ابن‌سینا - نیز برای ارجاع به همان مصداق واحد استفاده کرد. در واقع، جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع تنها زمانی ارزش صدق جمله را تغییر می‌دهد که عوامل کاربردشناختی تعبیری متفاوت را از ارجاع اسم خاص تولید کنند. حتی عوامل کاربرد شناختی از این قابلیت برخوردارند که به مثابه یک عملگر رفتار نموده و به یک جمله واحد، ارزش صدق متفاوتی اعمال کنند، بدون آن که عبارتی در آن جمله جایگزین شود. پیامد مهم این یافته، کارآمدی برداشت کاربردشناختی در برابر برداشت معنی‌شناختی از ارجاع عبارات زبان و اهمیت بافت برون‌زبانی در تعبیر عبارات است.

منابع

- Abbott, B. 2010. *Reference*. Oxford and New York: Oxford university press.
- Bach, K. 2002. Giorgion was so-called because of his name. *Philosophical perspectives* 16: 73-103.
- Crimmins, M, and J.Perry. 1989. The prince and the phone booth. *Journal of philosophy* 86: 685-711.
- Davidson, D. 1969. On saying that. In D. Davidson and J. Hintikka (eds.). *Words and objections: essays on the work of W. V. Quine* (158-74). Dordrecht: Reidel.
- Devitt, M. 1981. *Designation*. New York: Columbia university press.
- Devitt, M. and K. Sterelny. 1999. *Language and reality* (2nd ed). Cambridge, MA: MIT press.

- Frege, G. 1892. On sense and reference. In P. Geach and M. Black. (eds.). 1980. *Translations from the philosophical writings of Gottlob Frege* (56-78). Oxford: Blackwell.
- Kaplan, D. 1977. Demonstrative: an essay on the semantics, logic, metaphysics, and epistemology of demonstratives and other indexicals. In J. Almog, J. Perry and H. Wettstein (eds.). 1989. *Themes from Kaplan* (481-563). Oxford: Oxford university press.
- Katz, J. 2001. The end of Millianism: multiple bearers, improper names, and compositional meaning. *Journal of philosophy* 98: 137-66.
- Kneale, W. 1962. Modality de dicto and de re. In E. Nagel, P. Suppes and A. Tarski (eds.). *Logic, methodology and the philosophy of science: proceedings of the 1960 international Congress* (622-33). Stanford, CA: Stanford university press.
- Kripke, S. 1972. Naming and necessity". In D. Davidson and G. Harman (eds.). *Semantics of natural language* (253-355). Dordrecht: Reidel.
- Lewis, D. 1997. Naming the colours. In D. Lewis (ed.). *Papers in Metaphysics and epistemology* (332-58). Cambridge: Cambridge university press.
- Lycan, W. G. 2008. *Philosophy of language: a contemporary introduction*. New York and London: Routledge.
- Mill, J. S. 1843/1961. *A system of logic*. London: Longman.
- Perry, J. 1979. The problem of the essential indexical. *Noûs* 13: 3-21.
- Quine, W. V. 1951. Two dogmas of empiricism". *Philosophical Review* 60: 20-43.
- Quine, W. V. 1956. "Quantifiers and propositional attitudes". *Journal of philosophy* 53: 177- 87.
- Quine, W. V. 1960. *Word and object*. Cambridge, MA: MIT press.
- Russell, B. 1919. *Introduction to mathematical philosophy*. London: Allen and Unwin.
- Salmon, N. 1989. How to become a Millian heir. *Noûs* 23: 211-20.
- Salmon, N. 1990. A Millian heir rejects the wages of sinn". In C. A. Anderson and J. Owens (eds.). *Propositional attitudes: the role of content in logic, language, and mind* (215-47). Stanford, CA: CSLI.
- Schiffer, S. 1977. Naming and knowing. *Midwest studies in philosophy* 2: 28-41.
- Schiffer, S. 1992. Belief ascription. *Journal of philosophy* 89: 499-521.
- Searle, J. R. 1958. Proper names. *Mind* 67: 166-73.
- Searle, J. R. 1983. *Intentionality: an essay in the philosophy of mind*. Cambridge: Cambridge university press.
- Soams, S. 2002. *Beyond rigidity: the unfinished semantic agenda of naming and necessity*. Oxford: Oxford university press.